



نشست علمی – پژوهشی
بررسی متون عرفانی



شناسنامه نشست علمی - پژوهشی:

شماره نشست: ۱

نوع نشست: تخصصی

استاد نشست: حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر اسکندری

تعداد شرکت کنندگان: ۲۵ نفر

زمان: پنجشنبه مورخ: ۱۳۹۱/۰۸/۱۸

مکان: سالن حسینیه موسسه آموزش عالی بنت الهدی

اهم اقدامات انجام شده:

۱. هماهنگی با گروه علمی - تربیتی زبان و ادبیات فارسی جهت تعیین موضوع و معرفی استاد؛
۲. سفارش طراحی و چاپ پوستر و بنرهای تبلیغاتی نشست؛
۳. اطلاع رسانی در سطح موسسه به ویژه طلاب و اساتید گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات فارسی؛
۴. هماهنگی سالن برگزاری نشست از لحاظ نور، صوت، تهویه و ...؛
۵. ثبت و ضبط نشست؛
۶. پیاده سازی متن سخنرانی استاد؛
۷. تهیه گزارش نشست.

حکایت عرفان - با آن همه تنوع و شکل ها و مسلک های گوناگون - حکایت دیروز و امروز نیست. قصه‌ای است بلند که تا سپیده دم تاریخ حضور آدمی بر این غربتکده خاک ریشه دارد. هر جا آدمی بوده است، حرکت و تکاپو بوده است، چشم دوختن به افق‌های دور بوده است، راضی نبودن به داشته‌ها و جستجوی نایافته‌ها بوده است، احساس غربت و شهود عظمتی بی انتها بوده است و این همه، همیشه در دل‌هایی بذرهایی افشانده است و دغدغه‌هایی زاینده است: دغدغه برخاستن از خاک و پرواز تا افلاک، تا شناخت حقیقت، تا یکی شدن و رسیدن به وحدت.

در جهان اسلام نیز تفکر و باورهای عرفانی به سرعت شکل گرفت و رشد کرد و نحله‌ها و مسلک‌های گوناگونی از متن آن پا گرفت. در این مکاتب عرفانی در باب:

۱. هدف؛ ۲. مرکب‌های سلوک؛ ۳. مراحل سلوک؛ ۴. موانع و آفات سلوک

کم و بیش گفتگوهایی شده و پاسخ‌هایی داده شده است. در این مقاله کوشش بر آن است که با اتکا به منابع اصیل دینی و معارف اهل بیت در جستجوی پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها برآمد و پاسخ‌هایی یافت که چه بسا با آنچه در اندیشه بسیاری تحت عنوان عرفان اسلامی جایگیر شده است، - عرفانی که اگر از آبخور معارف اسلام بهره برده است، بی تأثیر از جریانات دیگر دینی و عرفانی و دریافت‌های شخصی و گاه ذوقی و ابداعات و نواندیشی‌های فردی نبوده است - متفاوت باشد.

هدف

اندیشمندان مسلمان - از عارفان و علمای اخلاق و فلاسفه - هر دام از منظر خویش اهدافی برای سلوک معنوی مطرح ساخته‌اند. پرداختن به هر دام البته فرصت و مجالی بلند می‌طلبد، اما در این مقام به ضرورت مقال‌نگاهی گذرا و اجمالی خواهیم انداخت به این اهداف:

الف) دیدگاه فلاسفه:

فلاسفه که کوشش‌های عقلانی جدی‌ترین دغدغه آنان است، اساساً رسیدن به معرفت و حکمت که - من یوتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً (بقره، آیه ۲۶۲) - را بزرگترین و بالاترین می‌دانند. براساس این نگاه با رسیدن به معرفت و درک هستی و معنای وجود - به معنای فلسفی قضیه - است که آدمی به بلندای سلوک انسانی خویش دست می‌یابد.

ب) دیدگاه علماء اخلاق:

علماء اخلاق غایتی دیگر را پی می‌گیرند. آنچه در این دیدگاه مهمترین است تزکیه صفات است و تخلق به اخلاق الله. آنچه در اینجا خواستنی و مطلوب است پاک شدن از صفاتی است و متحلی شدن به خصوصیات.

ج) دیدگاه عرفا:

عرفا در این میان اهدافی را دنبال می کنند که از لطافت و ظرافت بیشتری برخوردار است؛ دورتر است و بلندتر و هم پویاتر و وسوسه برانگیزتر. در اینجا شهود جمال و جلال حق مطرح است، رسیدن به حق یقین، کنار رفتن پرده ها و حجاب ها و معرفت اشیاء و هستی و وجود ما می مطرح است، رسیدن به وجدان وحدت فعل و صفت و ذات مطرح است. عارف در این دنیای پرتلاطم و مبهم و تیره به دنبال:

۱. آگاهی؛ ۲. آزادی؛ ۳. قدرت؛ ۴. عشق؛ ۵. و وحدت است.

۱. آگاهی:

این آگاهی وسعتی فراتر و ژرفایی عمیق تر از دیدگاه های دیگر دارد. عارف در جستجوی تجربه حقیقت است و تمامی عرصه های آن آنچنان که هست. او می کوشد تا از:

الف) ژرفای روح انسان؛ ب) و حقیقت هستی؛

آگاهی یابد. و این میسر نیست جز آن که حجاب ها به سویی روند و سالک رودرروی حقیقت بایستد؛ حقیقتی یکدست و منبسط که تمامی هستی از او پرست و نه تنها در شهود آن به حیرت بایستد که با آن یکی شود و در این اتصال در آن ذوب گردد.

۲. آزادی:

آزادی از دردها، رنج ها و غم هایی که زندگی ها را می بلعد و روح ها را می گزند و می فرسایند.

۳. قدرت:

قدرت در برابر پدیده های هستی، در برابر رنج ها، در برابر وسوسه ها و هواها و تسلط بر حالت ها و حرکت ها.

۴. عشق:

عشقی به تمام هستی و تمام انسان ها؛ که هر چه هست و هر که هست جلوه ای از اوست. کجا را می توان سرا گرفت که از وجود معشوق ازل تهی باشد؟

۵. وحدت:

گذشتن از تعلقات و کثرات و در او ذوب شدن و به دریا پیوستن که ذیل آگاهی نیز بدان اشاره رفت.

در نقد این اهداف - که همه بلندند و زیبا و خواستنی - باید گفت که:

۱. آدمی را ابعاد و لایه های مختلفی است از ذهن و اندیشه و عقل گرفته تا دل و قلب و روح و هر دام

از این لایه ها و ابعاد وجودی آدمی رزق ها و روزی های خود را می طلبند. با این نگاه آیا معرفت

فلسفی در بهترین حالت و یقینی ترین صورت خویش - اگر دست یافتنی باشد - جز رساندن رزق به

ذهن و اندیشه و عقل آدمی است؟ آنجا که عرفا معتقدند معرفت را می توان با تمامی ذرات وجود

دریافت و حتی نه تنها فهمید که فارغ از حجاب ها و فاصله ها در حقیقت ذوب شد و با آن به

یگانگی رسید و در دل دریا، دریا بودن را تجربه کرد، هدف فلاسفه هدفی کوتاه می نماید.

۲. خود را به اخلاق نیک مزین کردن، دعوت انبیاست، سلوکی است انسانی و هدفی خواستنی و دوست داشتنی؛ اما آیا این وجود پویا و متحرک که ایستادن در پشت هیچ دیواری را تاب نمی آورد، در این قله بلند بن بست را تجربه نمی‌کند؟ آدمی استعدادها و توان هایی دارد که اگر محدود هم باشند در ترکیب خویش پتانسیل و توان بی نهایت را فراهم می کنند؛ همچنان که حروف الفبا - که البته محدودند - در ترکیب با هم بینهایت واژه تولید می کنند و این توان بی نهایت راهی می خواهد بی انتها.

۳. در این مقال البته در پی اهدافی هستیم که می تواند از زمزمه عارفان شیعی باشد در برابر عرفان مسلمانان و نیز عرفان هایی که در سرزمین هایی دیگر و در متن باورهایی دیگر روییده اند، سرکشیده اند و به بارنشسته اند، تفکرانی که بسیاری از آن ها زیبا هستند و بلند. با تمامی احترامی که برای این شاخه های فکری که از زیباترین جلوه های روح بشری هستند آنجا که اندیشه و هنر، و فکر و ذوق در هم می آمیزند و انسان با تمامی ابعاد وجودی خویش در آن جلوه گر می گردد قائلم و با آن که معترقم این قله ها، اوج هایی بلندند که در تماشایشان هیبت بر دل می نشیند و حیرت در نگاه؛ اما به نظر می رسد در معارف اهل بیت و در فریادهای علی و ندای خون او در محراب خون و در زمزمه های امام حسین علیه السلام در بستر ماسه و مرگ و در میدان جهاد و در تکاپوی فرساینده مسوولیت هایی به گستردگی تاریخ و وسعت انسان و دردها و رنج های او و به عمق وجود او، می توان اهداف و غایاتی دیگر را جست.

گاه حرف هایی به قدری تکرار شده اند و از زبان هایی مکرر شنیده شده اند که باورمان نمی آید می توان حرفهایی دیگر از متن کلام معصوم و نجوای عاشقانه و دردمندان آنان با حضرت معبود شنید. تأمل در زیارت جامعه ائمه المومنین و ابوحمزه ثمالی و

سرود فوز علی می توان نگاهی دیگر را فهمید. در زیارت جامعه آمده است:

اللَّهُمَّ وَاجْعَلِ الصَّحَّ وَالنُّورَ فِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَالْجِدَّةَ وَالْخَيْرَ فِي طُرُقِي وَالْهُدَى وَالْبَصِيرَةَ فِي دِينِي وَمَذْهَبِي
وَالْمِيزَانَ أَبَدًا نَصَبَ عَيْنِي وَالذَّرَّ وَالْمَوْعِظَ شِعَارِي وَدِتَارِي وَالْفِكْرَةَ وَالْعِبْرَةَ أَنْسِي وَعِمَادِي وَمَكْنَ الْيَقِينِ فِي
قَلْبِي وَاجْعَلْهُ أَوْثَقَ الْأَشْيَاءِ فِي نَفْسِي وَاعْلِبْهُ عَلَى رَأْيِي وَعَزْمِي وَاجْعَلِ الْإِرْشَادَ فِي عَمَلِي وَالتَّسْلِيمَ لِلْأَمْرِكِ
مِهَادِي وَسَنْدِي وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ وَقَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَنَهَائِي وَأَبْعَدَ هَمِّي وَغَائِي.

تأمل در فراز آخرین این بند از زیارت باری بسیار خواهد داشت:

خدایا دورترین و نهایت عزم و قصدم و نهایت خودم و حد وجودی ام و نهایت سلوک مرا - أَقْصَى عَزْمِي وَ نَهَائِي - و آخرین و دورترین همت و هدف مرا - وَأَبْعَدَ هَمِّي وَ غَائِي - رضای به قضا و قدر و خشنودی به آن چه تو رقم زده ای و تو خواسته ای قرار بده.

با تمامی درس های قیام و ایستادگی، ذهاب و حرکت، استیاق و مسابقه، سرعت و شتاب از متن معارف اصیل اسلام و اهل بیت، در اینجا درس دیگری می توان از نهایت عزم ها و قصد ها و دورترین همت ها و هدف ها آموخت که: **وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نَهَائِي وَ أَعْدَ هَمِّي وَ غَايَتِي.**

در دعای ماندگار امام سجاد علیه السلام دعای معروف به ابوحزمه شمالی آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أجدُ سُبُلَ الْمُطَالِبِ إِلَيْكَ مُشْرَعًا وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَيْكَ مُتْرَعًا وَ الاسْتِعَانَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ أَمْلَكَ مُبَاحًا وَ أَبْوَابَ الدَّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحًا وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابٍ وَ لِلْمَلْهُوفِ بِمِرْصَدٍ إِغَاثٍ وَ أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْبَاخِلِينَ وَ مَنَدُوحًا عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأَثِرِينَ.

آنچه اینجا به کار می آید این جمله آخرین است که: **أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى ...** : و این را یافته ام که لهف به جود تو، پناه آوردن به عنایت بی دریغ و بخشش مستمر تو و رضا به قضای تو، عوض و جبرانی است از آنچه به ما نداده و منع کرده اند و مندوحه و بدلی است از آن چه در دست دیگران آمده، دست های کسانی که غیر تو را بر تو مقدم داشته و مستأثر بر تو شدند.

مستأثرین یعنی کسانی که چیز دیگری را، هدف دیگری را انتخاب کرده اند و همت دیگری را یافته اند. بر اساس بیان امام علیه السلام این دو خصوصیت رضایت به قضای تو و روی آوردن و لهف به جود تو این رضا و این لهف می تواند جبران و جایگزین و بدل مناسبی از تمامی آن دستاویزها و اهداف باشد و اگر در کنار این ها عبودیت را قرار دهیم که کلام خداوند بر آن صراحت دارد:

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات، ۵۶)، آنگاه اهداف سلوک می شوند:

عبودیت و رضا به قضا و قدر و لهف الی جود الله.

آدمی که با پای عبودیت - که هم مسیر است و هم غایت - به رضا به قضاء الله و لهف الی جودالله نرسد، به حقیقت عبودیت نرسیده و راه به جایی نخواهد برد. باید به این حد از عبودیت رسید تا امداد و بهره لقاء حق را داشت و این نه تنها حکایت آدمی که قصه تمامی هستی است. هر ذره ای که در این هستی از مسیر تجاوزند و به طوع نیاید به ره می رود؛ که به آسمان و زمین خطاب کرده اند: **أَتَيْتَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت، ۱۱)**.

عبودیت که عبارت است از:

۱. محرکی در وجود نداشتن جز الله؛ ۲. جز بر اساس سنت ها و قوانین حق حرکت نکردن، هم:

الف) نقطه آغازین حرکت خواهد بود؛ ب) هم راه؛ ج) و هم هدف.

با این عبودیت است که می توان به رضا رسید و از جود حق سرشار و غنی شد. علامت تخلیه و رهایی از ثنویت و کثرت ها همین رضا و همین لهف الی جود الله و همین عبودیت است. به بیان دیگر عبودیت اساساً چیزی سواً آن دو دیگر نیست. آن هر دو در زیر پوشش این مهم قرار می گیرند. با فیض جود حق می توان به سرشاری و رضا رسید و مفهوم واقعی عبودیت را در خود معنا کرد.

و زیبا آن است که کسی که به مقام عبودیت رسید، در تنهایی دریافت های شیرین خویش و در حیرت شهود جمال و جلال دوست نمی ماند؛ چه عبودیت مقدمه رسالت است: اشهد ان محمد عبده و رسوله. عبد سرشار به سمت خلق می آید و خلق خدا را به سوی حق برمی انگیزد. او نمی تواند ببیند پدیده ای در حدی از وجود خویش محصور بماند، او نمی تواند «صدّ سبیل الله» شود و نمی تواند از چنین سدها و مانع هایی که در سبیل حق تحقق پیدا می کند، بی اعتنا بگذرد یا با آن ها مأنوس شود یا با آن ها زد و بند کند.

مرکب های سلوک

در عرفان عملی برای رسیدن به اهدافی که کوشش های سالک تمامی در سمت و سوی آن می باشد، ابزار و وسیله هایی تعریف شده است؛ ابزاری همچون:

الف) ریاضت و مجاهده؛ ب) خلوت و تمرکز؛ ج) تدریج و تمرین و تلقین؛ د) تسلیم و سرسپردگی در برابر مراد تا آنجا که: به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید.

اما آن چه سلوک و حرکت وجودی انسان را تضمین می کند و به فوز می رساند، چیز دیگری است؛ چه خلوت و تمرکز و ریاضت - آن هم با انواع و اقسامش؛ شرعی و غیر شرعی - اگرچه می تواند در انسان منشأ بسیاری از معارف و قدرت ها و دریافت ها باشد، ولی برای راهی دراز که حتی علی را نیز به ناله وا می دارد که آه من قل الزاد و طول الطريق (نهج ابلاغه، حکمت ۷۷)، کفایت نمی کند.

ما شاهد بوده ایم و هستیم که مکاتب گوناگون عرفانی - حتی شکل سرخ پوستی آن - کم و بیش با همین ابزار به قدرت و تمرکزها و آزادی هایی دست یافته اند و می یابند. در این بحثی نیست، اما اگر بناست که آدمی از قدرت ها و علومش حرکت بیشتری را دنبال کند و به حقیقت عبودیت برسد و بندی به اختیار بر دست و پای خود بنهد که تمامی رهایی ها را با خود دارد، بر نمی دارد، مرکب ها و وسایل دیگری لازم است، این اهداف بلند ابزاری دیگر می طلبد «تا» وقتی هدف آنجاست که تاریخ گواه است و قصه های قرآن شهادت می دهد که کسانی تا آسمان هفتم پرگشودند، کلام خدا را شنیدند، آن سوی حجاب ها رفتند، به شهود رسیدند، فریاد خشم جهنم را شنیدند و وسعت زیبای بهشت را با چشم دیدند و از نزدیک شاهد سرو و جبریل و میکائیل و ملائکه مکرم حق بودند و در درجات قرب با آنها همراه و مأنوس و همدم بودند، اما به فوزی نرسیدند و لغزیدند و هبوط و سقوط را تجربه کردند. مگر شیطان از همین ها نبود؟

اما اولیاء سالک حق، از علی که در محراب کوفه و در زیر صدمه مرگ فریاد فوز سر می دهد و از حسین که در سرزمین گرم نینوا سرود رضا را زمزمه می کند، عالی ترین اهداف را با تمامی وجود و خون خویش شهادت داده اند، مرکب دیگری دارند و از ابزار و وسایل دیگری حکایت می کنند.

سلوک صادق

اگر سلوکی صادق را خواستاریم: سلوکی سالم و مستقیم، این سلوک افزون بر اهداف مناسب می باید ابزار هماهنگ با این اهداف را داشته باشد. این سلوک می باید:

۱. از اهداف و وسائلی که در عرفان نظری ما مطرح است - چه در عرفان کسانی چو محی الدین و احمد غزالی و چه در حکمت نظری و اشراق و چه در مباحث اخلاقی - فراتر بیاید، چه غایت عبودیت است و مجموع این اهداف ما را به عبودیت نمی رساند. صرف شهود، صرف اشراق، صرف شنیدن صدای بال ملائکه و حتی زمزمه و نفس آن ها، آدمی را به جایی جز خودشان نمی رساند و چه بسا چیزی جز رنج و خستگی و ملال به دنبال نداشته باشد:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می شم از برای تو

۲. اگر سلوک آدمی تا آنجا اوج گیرد و چنان ظرافتی بیابد که حتی از نفس فرشتگان به ملال و خستگی برسد، همچنان خطر رجم و تبعید در کمین است. کسانی رجم نیستند و نمی رانندشان که افزون بر اهداف بلند تر، مرکب های دیگری در سلوک داشته باشد. خلوت و تمرکز و ریاضت اگر چه لازم است، کافی نیست. این ابزار با ذوق و عشق و امیال نهفته و آشکار ما همراهند و نمی توانند نقطه ضعف های ما را به درستی نشان دهند، نمی توانند نقطه های وابستگی ما را به درستی قطع کند.

این راه با آن هدف که سه ویژگی عبودیت، رضا و لهف را با خود دارد، با این مرکب ها تامین شدنی نیست. این راهی است که حتی با معرفت و عشق و عمل نیز رفتنی نیست. اسلام (معرفت)، ایمان (عشق)، تقوا (عمل)، تقوایی که متکی بر معرفت و عشق است و خیر الزاد (بقره، ۱۹۷) و بهترین توشه است، در اینجا کم می آورند، در این مسیر باید به عجز رسید و به زانو درآمد تا رسید.

ابزار و مرکب های سلوک عبارتند از:

۱. هدایت؛ ۲. شکر؛ ۳. بلا؛ و ۴. تمحیص.

هدایت

وسيله و مرکب سلوک در یک مرحله هدایت است. هدایتی که از سوی حق آغاز می گردد. لولا انت لم ادر ما انت. (مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی) اگر از آن سو جلوه ای نباشد، هیچ چیزی برای سالک آشکار نخواهد شد: الهی بک عرفتک و انت دللتنی علیک (همان) خدایا تو در هر چیزی جلوه کردی تا من تو را در آن ها ببینم. تو هر چیزی را شکستی تا من به آن ها دل نیندم.

سلوکی که بخواهد راه به سقر نیابد، مرکبی جز هدایت ندارد، که کار با رسول آغاز می گردد. حتی جهت باطنی - عقل - را رسول به جریان می اندازد؛ و یثیروا لهم دفائن العقول. (نهج البلاغه، خطبه ۱) اوست که نهفته های اندیشه های آدمی را بیدار می کند. دین با حجت آغاز می شود، دین با رسول آغاز می گردد، با هدایت آغاز می شود و این هدایتی که آمد، اگر با اهداء همراه بود، اگر هدایت را پذیرفتی، هدایت های بیشتری را برای انسان به دنبال خواهد داشت.

و یزید الله الذین اهدوا هدی (مریم، ۷۶)

و الذین اهدوا زادهم هدی (محمد، ۱۷)

و لون شکرتم لازیدنکم (ابراهیم، ۷)

و این هدایت به دو گونه است:

هدایت اول هدایت به اندازه های ماست که حد وجودی خویش را بفهمیم، به اهداف کوتاه قانع نشویم و خویش را به معشوقکان ریز و بی اندام نفروشیم. علامت این هدایت، ارتفاع همت است: و علت لسبق السعادة فی الزهاده همهم. (مناجات دوازدهم از مناجات خمس عشره) همت که بالا رفت آدمی می فهمد که در بیع دنیا و آخرت، چه چیزی را به جای چه چیزی بدهد، می فهمد که چه چیزی را با چه چیزی معامله و تعویض کند.

این هدایت سبب می گردد که آدمی اندازه خویش را بفهمد، ارزش خود را بداند و برای خویش برنامه ریزی کند. با این ارزیابی و اندازه گیری و برنامه ریزی است که اهداف سالک مشخص می گردد و به سمت آن راه می افتد.

هدایت دوم از زمانی آغاز می گردد که سالکی که هدفش را انتخاب نمود، آن به آن و لحظه به لحظه نیاز به هدایت های دیگر می یابد.

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرمود: انی ذاهبٌ الی ربی سیهین (صافات، ۹۹) من راه افتاده ام، من حرکت کرده ام، به کجا؟ به کدام سمت و سو؟ الی ربی. این نتیجه هدایت اول است. هدایتی که ابراهیم در جایی دیگر نیز از آن سخن گفته است: اتحاجونی فی الله و قد هدان (انعام، ۸۰). این حرکت، رفتنی، مدام و مستمر است در راهی که هدایت های مستمر می خواهد. هم از این روست که می فرماید: سیهین. من با هدایتی که خواهد آمد و لحظه به لحظه استمرار خواهد داشت این راه را خواهم پیمود. این هدایت با شکر ما مسترذاد خواهد شد و با بلا و تمحیص حق، تصفیه و از غرور پاک خواهد شد.

شکر

پای دوم سلوک، شکر است. شکر یعنی آنچه را فهمیدید به کار ببندید و در راه او مصرف کنید. این فهم نتیجه هدایت ها و جلوه های مستمر حق است و مسئولیتی می آورد بسیار فراتر از پرهیز از محرمات و انجام واجبات. در این سلوک و رفتار مدام تذکاراتی حق از راه می رسد و به ما نشان می دهد از چه بگذریم و چه نکنیم و چه نکنیم. می فهمیم که حتی حرکات کوچک ما، یک نگاه ما چه پیام ها دارد. نگاه و حرکتی که چه بسا در چارچوب هیچ حرامی ننگند و فرمان هیچ وجوبی را با خود نداشته باشد.

در سیر و سلوک عده ای می گویند تقوا پیشه کنید، واجبات را به جا آورید و از محرمات بپرهیزید. در این بحثی نیست؛ اما حقیقت آن است که ظرافت کار بسیار فراتر از این هاست. تمامی لحظات زندگی سرشار از سکون ها و حرکت هایی است که همه می باید با نظارت مدام و با نیتی خالص و پاک همراه باشد. خداوند با تذکاراتی خود در تمامی این لحظات خود را و راه را نشان می دهد و سالک را بر سر دو راهی انتخاب قرار می دهد «و من اظلم ممّن ذکر بایات ربّه ثم اعرض عنها». (سجده، ۲۲)

شکر به این معنا نیست که بگویی الحمدلله؛ که می باید جرعه هایی را که بر ایمان می زنند و جلوه هایی که بر ایمان پدیدار می گردد را با دل بپذیریم که «والذین اهتدوا» (محمد، ۱۷) و اگر این پذیرش بود «ما زادهم هدی» (همان). و در روایت آمده است: من عمل بما علم الله ما لم یکن یعلم. هر چه سالک شکر کند و از

آن چه یافته نگهداری کند و با آنچه که بدست آورده زندگی کند به آگاهی های بیشتر و هدایت های گسترده تر و رسوخ معرفت می رسد و با این معرفت و بینش، جمال و محبت حق را می بیند و به او دل می سپارد و به دنبال این دلدادگی به تدریج شرک ها رنگ می بازند و او بر تمامی وجود سالک خیمه می زند و یقین و اطمینان در او شکل می گیرد و با ارتفاع درجات یقین درجات نیت هم بالا می رود و انسان از دنیا و آخرت خالص می گردد، و به تعبیر مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار از رغبت و شکر و حیاء و قرب و اهلیت به حب و محبت می رسد. (بحار الانوار، جلد ۷۰، ص ۱۹۸).

بلا

پای سوم بلاست. رکن رکین تمامی مراحل سلوک بلاست و حتی تمحیص که ابزار و مرکب چهارمین سلوک است با بلا تحقق پیدا می کند: فاذا محصوا بالبلاء قلّ الדיانون. زندگی علی و تمامی اولیاء بزرگ خدا سراسر بلاء و ابتلاست و همین بلاست که فوز علی را به دنبال دارد. فائر نمی تواند بدون بلا باشد. این قانون و سنت خداست. حتما مبتلایت می کنند. امکان رهایی نیست که: احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون. (عنکبوت، ۱)

شکل های بلا

بلا دو شکل دارد: و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه. (انبیاء، ۳۵) نکته در اینجاست که هم مصیبت ها بلا هستند: نبلوکم بالشر، هم زینت های مادی دنیا و فتنه های آن: و الخیر فتنه. فتنه هایی که چشم ها و دل ها و تمامی وجود سالک را به دنبال خود می کشد، کم نیستند سالکانی که از همه چیز چشم پوشیده اند، ولی جلوه های پنهان قدرت های نهفته، رؤیت و شهود نهفته و درک و معرفت نهفته دل او را پر کرده است.

مراحل و انواع بلا

و لنبلوکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفاس و الثمرات. (بقره، ۱۵۵) در یک مرحله با ترس: ترس فقر، ترس آبرو، ترس ذلت و ترس زیر و رو می شوی. ما حتی همین گام اول را تحمل نمی کنیم. با همین خوف زمین می خوریم. آن هم نه با خوف مستمر که با اندکی خوف - بشیء من الخوف - بیچاره می شویم.

ترس از آینده که چه می شود، بچه هایم چه می شوند، شغلم چه می شود، آبرویم چه می شود، خودم چه می شوم و ... این ترس ها چنان به انسان فشار می آورد که او را به جنون می کشد. چه بسیار سالکانی که ریاضت کشیدند، عابد بودند، برنامه سلوک داشتند و زیر پر و بال مرشدی قرار داشتند، اما زمانی که بلا به سراغشان آمد، به تمامی از دست رفتند.

و در مرحله ای دیگر با خود گرسنگی و هجران ها فشار می آورند و در گامی دیگر با از دست دادن ثروت ها و عزیزان، آدمی را در کوره می نشانند و بالاتر از همه، میوه ها و نتیجه کار را بر باد می دهند. گرفتن ثمرات سخت ترین مرحله بلاست. یک عمر کوشیده ای، محرابی و مریدی و کلاسی راه انداخته ای؛ اما رقیبی پیدا می کنی و میوه های کارت را در دهان دیگری می بینی. یک عمر کوشیده ای، درختی را از آب و گل بیرون کشیده

ای و به بار رسانده ای و میوه هایش آن چنان چشمک می زند و آنچنان قند در دلت آب می کنند که دلت نمی آید حتی دست بزنی. این میوه ها را می گیرند و این گونه از ثمرات و نتیجه های کارت محرومت می کنند. و این ها همه مصیبت ها بودند؛ اما فتنه خیرها و جلوه ها هم هستند: زن است و زیبایی و پول و عنوانین. چقدر می توان در برابر این کشش ها ایستاد؟ چه بسیار افرادی که در برابر شکنجه و زندان و مصیبت ها ایستادند و مقاومت کردند، فقر را چشیدند و دم بر نیاوردند، سایه مرگ را دیدند و نگریختند، اما در برابر زن و لذت و قدرت و ثروت و اختلاس و از پا افتادند.

ویژگی ها و آثار بلا

بلا نعمت هایی با خود دارد و آثاری به دنبال می آورد:

۱. نقطه ضعف ها را مشخص می سازد؛ ۲. وابستگی ها را قطع می کند؛ ۳. باعث تمحیص می گردد؛ ۴. و

غرور را از میان

می برد؛

و این در حالی است که ریاضات و عبادات آدمی را مغرور می کنند. خیلی ها زمانی که اندکی از جام الست می چشند، چنان فریاد عریده می کشند و چنان بد مستی می کنند که بیا و ببین. اما خاصیت بلا این است که همین بد مستی ها را می گیرد و این سرکشی ها را به زنجیر می کشد. وگرنه انسان زمانی که ذره ای می چشد، می پندارد که همه عالم برایش مکشوف است، همه پرده ها کنار رفته است و همه چیز را می داند. مادام که این چشیدن با خشوع آدمی همراه نشود، با تزکیه ای همراه نشود، به جایی نمی رسد. بلاست که خشوع را در دل می نشاند و آدمی را ممحص می کند.

هنگامی که می خواهی نقطه های ضعف خودت را بشناسی و بر روی آنها کار کنی، هنگامی که می خواهی در کشاکش مبارزه و

جهاد از وابستگی ها و علاقه ها آزاد شوی قدر بلا را می شناسی. بلاء، فتنه و امتحان این دو خاصیت را دارد: هم نقطه های ضعف تو را نشان می دهد و هم از وابستگی ها و دلبستگی ها آزادت می کند. تویی که فهمیده ای از تمامی هستی بزرگتری، مادامی که از دوست، از خویشان، از خودت و از ثروت و ریاست و از دنیا ضربه نبینی، این فهم در دلت گل نمی دهد و شکوفه نمی آورد و علم الیقین تو به عین الیقین نمی رسد و پیش نمی رود. حتی ریاضت هایی که خود می سازیم و ورزش هایی که خودمان شروع می کنیم این دو خاصیت را ندارند. تو نمی توانی برای خودت جراح خوبی باشی. نمی توانی دمل های چرکین را کاملاً فشار بدهی. بیشتر بازی می کنی. این اوست که می داند بر جا فشار آورد و در دام بزنگاه تو را گرفتار کند. این است که باید بلاء را از بالا بفرستند و این است که با تأکید می فرماید:

«و لنبلوكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات»

حالت سالک در برابر بلاء

انسانی که قرار است حق و رحمت حق و عنایت حق را باور کرده و قرب و احاطه او را می داند، وقتی می بیند بلایی آمده است و دارد او را از دلبستگی هایش جدا می کند، مشکلی ندارد، می پذیرد. این پذیرفتن صورت هایی دارد:

۱. صبر؛ ۲. شکر؛ ۳. و بالاتر از همه طلب.

صبر در برابر بلا اولین و پایین ترین مرحله پذیر بلاست؛ اما اگر سالک به رضای حق و قدر او واقف شد، دیگر صابر نیست که شاکر است؛ اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم. (زیارت عاشورا) و اگر سالک گام هایی را بالاتر بیاید به طلب بلا می رسد: اسألک ان تقطع عني کلّ ما یقطعنی عنک. اینان کسانی هستند که نوبت می گیرند تا زیر تیغ جراحی بروند، کسانی هستند که می خواهند تمامی بت هایشان شکسته شود و تمامی ضعف هایشان درمان گردد.

سلوکی که بخواهد به وصول حق دست یابد، می باید با بلا همراه باشد، بلایی که همه رشته های تعلق انسان را قطع کند و تمامی وابستگی های نهفته وجود او را - همه شرک های خفی و اخفای او را - از او بگیرد. بدون ابتلا و گرفتاری، به حوض لجنی می مانیم که آلودگی هایش ته نشین شده است و آبی به ظاهر زلال و شفاف و چشم نوازی باقی مانده است. تا این آب را بر هم نزده اند زیباست. باید بلا بیاید، بحران ها و گرفتاری ها بیاید تا به ما نشان دهد چه کفرها و آلودگی ها و وابستگی هایی در درونمان نهفته است.

و این بلا برای همه است. هر چه نزدیکتر و مقرب تر بلا بیشتر و شدیدتر: ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل (اصول کافی، باب شدة ابتغاء ايمؤمن). و نیز: و يبتلى المومن بعد على قدر ايمانه و حسن اعماله فمن صح ايمانه و حسن عملها نشئت بلائه. (همان) تا این بلا نیاید، انسان گرفتار اوهام است، گرفتار نعمت هاست، گرفتار تخیلات است، گرفتار کشف است، گرفتار تسخیر است، گرفتار شیطاین جنّی و انسی است؛ حتی گرفتار رؤیت ملائکه و ارتفاع آسمان ها و دیدار سماوات است.

تمحیص

و پای چهارم تمحیص است، پاک کردن و غربال کردن و تصفیه کردن است. تمحیص خود دو مرحله دارد: الف) مرحله اول، تمحیص مومن از کافر است:

ان یمسسکم قرحٌ فقد مس القوم قرح مثله و تلک الايام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ مکنم شهداء والله لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین. (آل عمران، ۱۴۰)

ب) مرحله دوم، تمحیص قلبی است: قل لوکنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور. (آل عمران، ۱۵۴)

تمحیصی که بعد از ابتلا مطرح است، همین مرحله دوم از تمحیص است. ابتلا در این آیه تنها در مورد اعمال نیست، که «ما فی الصدور» است. خدا تنها نمی خواهد اعمال ما را محک بزند و صاف کند. او می خواهد آنچه در دل های ماست، میوه هایی که در دل های ماست به بار بنشیند؛ و حصل ما فی الصدور. (عادیات، ۱۰) خدا می خواهد آنچه را که همراه دل توست و او بر آن ها آگاه است، آشکار کند تا تو مغرور توهمت و تخیلت و غرورت نشوی. خیال نکنی که با ادعاها چیزی به دست آورده ای.

با قدرت و معرفت و یقین حاصلی به دست نمی آید. این ها توشه ای نیستند که آدمی را به فوزی برساند. سرود فوز را کسی می تواند سر دهد که به این مرحله رسیده باشد، کسی که با بلا زیر و رو شده باشد. در همین جاست که می بینی ناتوان شده ای، خرد شده ای، شکسته ای و مرکبت شل شده است و اما همین ناتوانی همین انکسار، همین اضطراب و عجز می شود بزرگترین سرمایه تو. راه آنجا آغاز می شود که تو تمام بشوی. با تمام شدن تو، سلوک تو تمام نمی شود که تازه اول راه است.

لام آخر در این باب آن که ریاضت غرور آفرین است. چرا که رنجی است که آدمی خود برای خود می آفریند و بر خود هموار می کند و رنجی چنین توقع می آورد، طلب می آورد و نتیجه این توقع و طلب، غرور است. در حالی که سلوک با هدایت حق و یا شکر آدمی و یا بلای حق همراه باشد، هم تمحیص را به دنبال می آورد؛ خوب پاک می کند و تصفیه می نماید و هم غرور را از بین می برد و خشوع می آورد و اما علامت این خشوع رضاست، همان که سالک به خون خفته ای همچون اباعبدالله در آخرین لحظات زندگی سرود آن را سر می دهد که: *رضاً بقضائک تسلیماً لامرک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین*. (موسوعه الامام الحسین)

مراحل سلوک

در باب مراحل سلوک از دو منظر و دو دیدگاه به بحث خواهیم پرداخت:

الف) در یک نگاه در نظام تربیتی اسلام، آدمی با سوال، با تذکر، با تعلیم و با پیروی رسول آغاز می کند و در شناخت و احساس و در مغز و قلب او اسلام و ایمان پایه می گیرد و به عمل و تقوا و احسان و اخبات و قرب و سبقت و لقاء و رضا و رضوان می رسد.

بر این اساس مراحل سلوک عبارت خواهد بود از:

۱. اسلام؛ ۲. ایمان؛ ۳. تقوا؛ ۴. احسان؛ ۵. اخبات؛ ۶. سبقت؛ ۷. قرب؛ ۸. لقاء؛ ۹. رضا؛ ۱۰. رضوان

این نظام سلوکی با شناخت ها شروع و با عشق ها گره می خورد و به آزادی و توحید و رضا و رضوان و جبر و تفویض می رسد.

اسلام

در این مرحله آدمی به شناخت هایی می رسد و در ذهن و اندیشه خویش در برابر آن تسلیم و مسلم می گردد. او می داند خداوند، هستی را بر اساس نظام و حق و اجل آفریده و در این هستی نظام مند، انسان به عنوان موجودی مختار و در میان این همه معشوق های ریز و درشت می باید خدای را برگزیند؛ خدایی که می تواند وجود محدود آدمی را به وسعتی بی پایان پیوند دهد، فقر او را به غنا برساند و ذلت او را به عزت.

ایمان

ایمان شناخت است در سر همراه با عشق در دل: قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم. (حجرات، ۱۴)
ایمان زمانی شکل می گیرد که دانسته های ذهنی راهی به دل می یابند و باورهای قلبی شکل می گیرند. در همین جاست که انگیزه رفتن و خار نماندن آدمی را آرام نخواهد گذاشت.

تقوی

تقوی یعنی شناخت و عشق به اضاف عمل و اطاعت. نتیجه طبیعی و منطقی ایمان عمل است و حرکت و اطاعت.

احسان

حرکت به طور طبیعی درگیری ها و برخورد با موانع را به دنبال خواهد داشت. افزون بر آن شتاب های غیر منطقی - که خود منطق انسان عجول است؛ چه خلق الانسان من عجل (انبیاء، ۳۷) - دامنگیر این سالک متحرک و پویا می گردد. حرکت به طور طبیعی با دو معضل و مشکل رو در روست:

الف) شتاب و عجله: شتاب های غیر منطقی، منطق انسان عجول است و این شتاب ها اگر بر دست و پای سالک بیچد، می تواند

به افراط هایی دامن زند که به سرخوردگی ها و بازگشت ها و گمراهیها بینجامد؛

ب) درگیری و برخورد با موانع و مشکلات و ناصبوری در برابر این موانع.

احسان یعنی تقوی همراه با شکیبایی و دوری از شتاب: من یتق و یصیر فان الله لایضیع اجر المحسنین. (یوسف، ۹۰)
محسنین یک مرحله از متقین بالاترند. متقی کسی است که کاری را برای خدا انجام می دهد و محسن کسی است که آن کار را خوب انجام می دهد و در برابر رنج هایش صبور است.

و سالک می باید بداند که حتی در این مرحله، مرحله ای که عشق و عمل و صبر و خوب کار کردن را با خود دارد، هنوز به رحمت حق نرسیده است. نزدیک شده، اما واصل نشده است: لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و

ادعوه خوفاً و طمعاً ان رحم الله قریب من المحسنین. (اعراف، ۵۶)

اخبات

زمانی که با پای عشق و طاعت و صبر رفتی و رفتی، وقتی که نیتت خوب بود و دلت پاک و عملت خوب، وقتی که به احسان رسیدی، آن وقت است که طول و بلندی راه را می فهمی و می بینی که این راه بلند با این پاهای ضعیف و ناتوان پیمودنی نیست: آه من قل الزاد و طول الطریق. اینجاست که می شکنی و فرو می ریزی. به عجز می رسی و انکسار و خشیت را در خود تجربه می کنی، اینجاست که به اخبات می رسی و او را با تمامی عجزت فریاد می زنی. اخبات همین انکسار باطنی، همین خشیت باطنی و همین دل شکستگی است. آنجا که تو خالی خالی شده ای و همین جاست که رحمت خدا می رسد و تو را سرشار می کند.

لکلّ ام جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمه الانعام فالهکم اله واحد فله اسلموا و بشر المخبتین.

(حج، ۳۴)

در ادامه همین آیه آمده است: الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی ما اصابهم و المقيمی الصلاة و مما رزقناهم ینفقون. بر این اساس محبت با چهار ویژگی همراه است:

وجل، صبر، صلاه و انفاق

وجل حالت قلبی محبتین در برابر حضرت حق است. ترسی است در دل، لرزشی است که دل را می گیرد و نآرام می کند. صبر حالت باطنی است در برابر بلاها و گرفتاری ها. لم صابرين در این آیه شریفه، دوام صبر را می رساند؛ زیرا جمله اسمیه است. حال آن که وجل به صورت جمل فعلیه آمده است. در حالت های قلبی این طور نیست که آدمی تا آخر عمر دلش بلرزد. لحظاتی

دل با این حالت همراه است و لحظاتی دیگر با حالتی دیگر. وجل قلب دوام ندارد؛ ولی صبر استمرار دارد. صلاة ارتباط سالک است با خدای خویش، ارتباطی مدام و پیوسته؛ چه این دل محبت و شکسته از وجود او سرشار و پر شده است. این است که اقامه صلاة به صورت اسمی آمده است: المقيمی الصلاة. و انفاق رابطه سالک است با خلق خدا و خلقتی ه عیال خداست و عشق به حق مسئولیت در برابر آن ها را در وجود تو می ریزد.

ع و ۷ و ۸ - سبقت و قرب و لقاء

و با این وجل و صبر و صلاة و انفاق - با این دل لرزان و قلب صبور و سینه ای که حضور حق در آن موج می انگیزد و دستانی که عیال الله را به حال خویش رها نمی کند - است که به سبقت و قرب و لقاء حق می رسی، که: السابقون السابقون اولئک المقربون. (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲)

تو وقتی راه طولانی و فرصت اندک را یافتی به شتاب می رسی. نه شتابی که برخاسته از بی تابی ها باشد، نه عجله ای کور، بلکه این شتاب پاس داشتن لحظه هایی است که نجیبی از کفت در می روند. این سبقت و ویژگی مقربان است و لقاء و دیدار ثمره این قرب و سبقت.

۹. رضا

اعلی درج الیقین ادنی درج الرضا (همان، ج 2، ص ۶۲)

الرضا ثمره الیقین. (غررالحکم، ص ۱۰۳)

آخرین درجه یقین پایین ترین درجه رضاست و به عبارتی دیگر رضا آخرین درجه یقین است، رضا ثمره یقین است، یقینی که: بلاها و رنج ها با آن ساده می گردد: اسئلک من الیقین ما تهون به علی مصیبات الدنیا. (مناجات چهارم از مناجات خمس عشره)

پرده ها و حجاب ها را به کناری می زند: و تجلوا به عن بصیرتی غشوات العمی. (مناجات چهارم از مناجات خمس عشره)

رضا حالتی است که نتیجه یقین است، نتیجه آخرین مراحل یقین است. در مراحل پیش سالک تا قرب و لقاء حق پیش رفت و به شهود رسید. این شهود بدون یقین میسر نیست. با یقین است که کشف و شهود می آید و غشاوه ها و پرده ها کنار می رود؛ حتی در مراحل ابتدایی یقین: کلاً لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم. (تکاتر،

آیات ۵ و ۶) همین یقین که پایین ترین حد آن با کشف و شهود همراه است، آخرین حد آن پایین ترین درج رضاست: اعلی درج الیقین ادنی درج الرضا.

با این دید از رضاست که رضا جایگزین تمام اهدافی می شود که عرفا و فلاسفه و علمای اخلاق از آنان گفتگو می کنند. اگر عرفا از وحدت و توحید سخن می گویند، تجلی این وحدت در وجود انسان، در قلب انسان، و در جوارح و جوانح او می باید نمودی داشته باشد. نمود و تجلی آن ذلیل نشدن در بلاهاست، از پای نیفتادن در گرفتاری هاست، رضای حق را بر رضای خود مقدم داشتن است؛ نه غرق شدن در خلسه ها و محو شدن در احياناً اوهام و خیالات. نتایج تمامی مراحل سلوک را می باید در تجلی رضا جستجو کرد؛ چه این رضا آخرین کلام ولی خدا بود در بستری پر از خون.

و با همین رضاست که دستان خود را خالی می بینی و دستان خدا را پر و سرشار و همین جاست که لهف الی جود الله پیدا می کنی. ملهوف گرفتار و مستغیثی است که فقر خود را و غنای حق را می بیند. و این رضا مراحل و اقسامی دارد:

۱. رضا بالله؛ ۲. رضا فی امر الله؛ ۳. رضا به قدر الله و قضاء الله؛ ۴. رضا به بلاء الله؛ ۵. رضا به عیش. و با این رضایت به الله و قدر الله و قضاء الله و بلاء الله است که به حیات طیبه ای می رسیم که سرور دائم است و کرامت و تمامیت عیش: احنینی حیاة طیبه فی ادوم السرور و اسبع الکرامه و اتم العیش. (مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی)

رضوان

یا ايتها النفس المطون ارجعی الی ربک راضی مرضی. (فجر، آیات ۲۷ - ۳۰)

رضا حالت عبد است - راضیه - و رضوان پاداش حق است به عبد. و این رضوان را حق نثار کسی می کند که با رضا به عبودیت حق برسد و با شتاب و سبقت و استباق حرکت کند و به خشیت برسد: رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربّه. (بینه، ۸)

از سویی دیگر می توان مراحل سلوک را تقسیم کرد به:

۱. خلوت و توجه؛ ۲. فکر و شناخت معبود؛ ۳. عقل و سنجش معبودها؛ ۴. ایمان و انتخاب؛ ۵. جهاد و مبارزه؛ ۶. بلاء و ضربه ها؛ ۷. عجز و اضطراب؛ ۸. اعتصام و استعانت.

خلوت و توجه

خلوت و تنهایی و به خود اندیشیدن و بر گذشت خویش نظارت داشتن اولین گام است. در این خلوت می باید به:

۱. خود اندیشید؛ ۲. عمری که از دست داده ایم؛ ۳. و آینده ای که پیش رو داریم؛ ۴. و به مرگ که در زمانی نامعلوم گریبانمان را خواهد گرفت.

در همین مرحله است که میل به رفتن و حرکت در سینه ما جوانه خواهد زد.

شناخت معبودها

زمانی که دریافتیم می باید حرکت کرد، جهت حرکت مطرح می گردد. این ضرورت آدمی را به شناخت معبودها و معشوق ها برمی انگیزد:

۱. دنیا و جلوه های آن؛ ۲. مردم و حرف های آنان؛ ۳. نفس و هوس های آن؛ ۴. شیطان و وسوسه های او؛ ۵. و سرانجام خداوند و دستان و آغو مهربان او.

عقل و سنجش معبودها

در این گام معبودها را با هم و با قدر و اندازه ی خوش و با وسعت وجود خود می سنجیم و می یابیم که خداوند دلی چنان وسیع به آدمی هدیه کرده است که با هیچکدام از معبودهای دروغین دنیا و نفس و خلق و شیطان آرام نمی گیرد، می یابیم که تنها معبودی که چیزی از آدمی نمی ستاند، تنها معبودی که چنان در اوج بی نیازی و استغنا آرمیده است که هیچ بخششی چیزی از او نمی کاهد، خداست.

ایمان و انتخاب

اگر در پی تطبیق این مراحل با مراحل اسلام و ایمان و باشیم، مرحله سوم قابل انطباق با اسلام است. در مرحله انتخاب است که یافته های ذهنی سالک با دل و عاطفه او گره می خورد و او از میان آن همه معبود های ناآرام و مهاجم خدا را برمیگزیند. با این انتخاب او به ایمان می رسد و تولدی جدید را تجربه می کند.

جهاد و مبارزه

این تولد پایان راه نیست، آغاز است: آغاز یک درگیری مستمر و جهادی بی امان و مجاهده ای بی پایان و مراقبه ای بی انتها. من

پیشین همچنان به دنبال همان معبودهاست که بود. او همچنان اسیر هوای نفس و جلوه های دنیا و پسند و ناپسند خلق و وسوسه های شیطان است؛ اما من جدید می خواهد از خاک برخیزد و تا افلاک برود. همین جاست که پیکاری توان سوز میان این دو در می گیرد: این یک به این سو می کشاند و آن یک به آن سو. یکی طالب رفتن است و دیگری مایل به ماندن. در این مرحله است که سالک می خواهد دل بکند، می خواهد زنجیرها را بگسلد، اما با تمامی تلاش خویش نمی تواند.

بلاء و ضربه های حق

در این مرحله است که بلاء و ضربه های حق به سرا سالک می آید تا هم ضعف های سالک را به او نشان دهد و هم بشکند بت های او را و آزاد کند او را از وابستگی ها و دلبستگی ها. بحث مفصل بلاء و خواص آن و موضعگیری های متفاوت آدمی در برابر آن در بحث مرکب های سلوک و ذیل بلاء آمد.

عجز و اضطراب

و زمانی می رسد که با هم تلاش ها و با این که ضربه های خدا سالک را از بت ها رها کرده است، می یابد که این راه بی نهایت را نمی تواند به آخر برساند. اینجاست که به عجز و اضطراب می رسد، می شکند و به تمامی از خود فارغ می گردد.

اعتصام و استعانت

و اینک که نه پای رفتن مانده است و نه راه بازگشت و نه جای ماندن که سالک از دنیای دیروز خود بزرگتر شده است و به تولد دوباره ای رسیده است و کدام کودک است که باز به شکم مادر بازگردد - و نمی تواند بماند - که اگر اهل ماندن بود، راه نمی افتاد - خدا که مقصد اوست وسیله او نیز می گردد و سالک که عاجز شده است، تمام شده است، نیست شده است، از خود ناامید شده است، با تمام وجود به خدا چنگ می زند و دیگر با پای او و با او می رود. تا کجا؟ تا آنجا که «تا» بر نمی دارد.

موانع و آفات سلوک

وا کفنی ما یشغلنی الاهتمام به واستعملتی بما تسألنی غداً عنه و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له و اغنتی و اوسع علیّ فی رزقک ولا نفتنی بالنظر واغرنی و لا تتبلینی بالکبر و عبّدی لک و لا نفسه عبادنی بالعجب و اجر للناس علی یدی الخیر ولا تمحقر بالمنّ و حب لی معالی الاخلاص و اعصمی من الفخر. (مفاتیح الجنان، دعای مکارم اخلاق)

در این راه طولانی با آن اهداف بلند البته موانع و آفاتی در کمین است. موانعی که راه را سد می کنند و آفاتی که در لحظه های غفلت و بی خبری دست و پا را می بندند، هجوم می آورند و دلربایی می کنند؛ موانعی چون:

اهتمام به غیر حق، اشتغال به غیر اهم، اکتساب دنیا، و درگیری ها و دشمنی ها، و آفاتی همچون: غرور، کبر، عُجب، منّت، و فخر

سالکی که راه را آغاز کرده و به دنبال مال، ایمان و معرفت و یقین و وفور نیت و اصلاح عمل است، با موانع و مزاحم هایی روبرو می گردد که در فرازی که در دعای مکارم اخلاق نقل شده آمده است. این چهار مانع همان است که در بالا به آن اشاره شده است.

برای سالک که همنشین حق است و عبودیت، اشتغال به غیر اهم مزاحم است. اکتساب دنیا و دارایی ها مزاحم است. هم مزاحم حیات انسان و هم مزاحم اعمال انسان.

و اکفنی ما یشغلنی الاهتمام به. اشتغال انسان به کارهای غیر مهم مزاحم می شود. در این راه حتی اگر اهم را رها کنی و به مهم پردازی باز هم بازمانده ای.

واستعملنی بما تسألنی غداً عنه: مرا به چیزی مشغول کن که فردای رستاخیز که در پیشگاه تو می ایستم می باید جوابگوی آن باشم. دایره ی مسوولیت انسان در نگاه شیعه بس وسیع و سنگین است. علی بزرگ می فرماید: اتقوا الله فی عباده و بلاده ، فانکم مسوولون حتی عن البقاع و البهائم و با این وسعت دید دیگر نمی توان به هر

چیزی مشغول شد. در این وقت تنگ و مجال کوتاه، تنها فرصت پرداختن به اموری است که می باید جوابگوی آن باشیم.

و استفرغ ایامی فیما خلقتنی: می باید از هر عامل و انگیزه ای خالی شد تا روزهای ما در روزگار ما از عشق حق و عبودیت او برگردد.

و با این عبودیت به غنا و توسعه و عزت و عبودیت و خدمت به خلق و معالی اخلاق و یقی و وفور نیت می رسیم. اما این میوه ها

و ثمرها هر دام آفتی دارند:

غنا و توسعه آفتش غرور

عزت آفتش کبر

عبودیت آفتش عجب

خدمت به خلق آفتش منت

معالی اخلاق آفتش فخر

است.

غرور فریب نعمت ها را خوردن و امکانات را ملاک گرفتن است و حال آنکه داده ها ملاک افتخار نیست، بازدهی می خواهد و مسوولیت آورند. غرور ملاک ها را گم کردن است.

عجب نعمت ها را از خود خیال کردن است و نسبت نعمت و عمل را از منعم بریدن و از ولی نعمت روبرگرفتن است. هنگام عجب، آدمی عمل خود و نعمت حق را با یکدیگر و با مولی مقایسه نمی کند و نسبت این ها را با او نمی سنجد و این است که به عمل خود دل می بندد و بر نعمت ها تکیه می کند.

نتیجه

آنگاه که سخن از عرفان اسلامی و شیعی است، می باید فارغ از پیش داشته ها و پیش یافته ها به سراغ قرآن و کلام معصوم رفت و سلوک را با تمامی ابعاد آن از نگاه آنان نگریست و باز کاوید. از این منظر که بنگری سلوک اهدافی دارد و مراحل و مرکب هایی که سالک را از غرورها و تخیل ها و ذوقیات دور می کند و در نهایت او را به عجز و شکستگی می رساند. در این مرحله است که سالک را بشارت به رحمت حق می دهند و این وجود شکسته را که با سبقت و شتاب و لقاء همراه گردیده است به رضوان حق می رساند. بالاترین هدف سالک در این نظام عرفانی بندگی است و نشانه این بندگی نشکستن در برابر بلاها و رضا به قضای الهی است. این وجود شکسته و تهی شده نگاهی مشتاق دارد به جود الله. مرکب او در این مسیر هدایت است و شکر و بلا و تمحیص؛ مرکب هایی که ریشه های عجب و غرور را در او می خشکانند و به عبودیتی می رسانند که جوهرها الربوبیه.

مراحل سلوک از منظری عبارتند از: اسلام، ایمان، تقوا، احسان، اخبات، قرب، سبقت، لقاء، رضا و رضوان و از منظری دیگر: خلوت و توجه، فکر و شناخت معبود، عقل و سنجش معبودها، ایمان و انتخاب، جهاد و مبارزه، بلا و ضربه ها، عجز و اضطراب، اعتصام و استعانت.

موانع سلوک اهتمام به غیر حق است و اشتغال به غیر اهم و اکتساب دنیا و درگیری ها و دشمنی ها و آفات این
مسیر غرور است و کبر و عجب و منّت و فخر.



تصاویر نشست

